

# توصیف روانشناسی شخصیت بیهقی

## بر مبنای متن تاریخ بیهقی

مهراں مرادی

باید از جدیدترین متدها و رویکردهای غربی و فراغربی اش در آموزش، تشخیص، نقد، بررسی و برداشت سود جست. اما واقعیت آن است که ادبیات پدیدہ‌یی شگفت‌انگیز و دیرپافت و چند سویه است. در تحلیل ادبیات سوالات بسیار مهمی مطرح است که سال‌ها محل بحث و جدل فیلسوفان و نقادان بوده و هست و البته خواهد بود: ماده‌ی ادبیات، جوهر ادبیات، وجه ادبیات، زبان ادبی، شکل، فرم، ساختار، منشأ و پدیدآورنده‌ی ادب، رابطه‌ی ادبیات با جامعه، تاریخ، اخلاق، هدف ادبیات، معنی، زیبایی، لذت و ده‌ها ابهام دیگر و این‌که اصلاً ادبیات چیست؟ شعر چیست؟ تعریف منطقی آن کدام است؟ آیا اساساً این مقوله در منطق ارسطویی قابل تعریف و شناخت است یا این‌که منطقی خاص خود را دارد؟ چه کسی می‌تواند به آن پاسخ قطعی و صد در صد و کاملاً درستی دهد که نسخه‌ی جامعی برای تمام ادبیات جهان باشد؟ پاسخ روشن است، هیچ‌کس!

حق آن است که در این مقوله هر کس از ظن خود وارد می‌شود و نظر می‌دهد و تحلیل می‌کند و مصداق نظرش و تحلیلش بخشی از گستره‌ی ادبیات است که در چارچوبه‌ی محدود زمان و مکان گنجد است. بنابر این حداقل تا زمانی که علم بتواند هر یک از شیوه‌ها و متدهای نقد ادبی را از افلاطون گرفته تا امروز به صرافت و قاطعیت از گردونه‌ی رقابت نقد خارج کند (که البته در همین حرف هم حرف و حدیث‌هایی است، آیا عملاً این کار شدنی است یا خیر؟) لاجرم تا آن زمان هر یک از این شیوه‌ها مستقل از دیگری به حیات و فعالیت خود ادامه می‌دهد و پرده از روی بخشی از این بت عیار برمی‌گشاید. این‌که در دوره‌ها و زمان‌های گوناگون شیوه‌ها و متدهای خاصی رواج می‌یابد و سلاقی و علائق به سمت و سوی سیر می‌کنند نیز نمی‌تواند ملاک ارجحیت و برتری یکی بر دیگری باشد. سوال از ادبیات و درباره‌ی ادبیات همیشه بوده و هست و خواهد بود و «هر نسلی ترجیح می‌دهد به‌طریق خاص خود به آن پاسخ گوید، زیرا ادبیات پدیدہ‌یی پیچیده‌یی است که وجوه مختلف آن به اقتضای اعصار مختلف مورد ملاحظه و توجه مخصوص واقع می‌شود». (شیوه‌های نقد ادبی، ۲۸) اما یازمی گردیم به بحث خودمان، نقد روانشناسی. «مساله‌ی

□ نمی‌دانم چرا ما ایرانی‌ها همیشه عادت داریم گاه از این طرف و گاهی از آن طرف پشت بام بیافتیم، حد وسطی وجود ندارد. اعتدال، میان‌روی، برخورد منطقی و تخصصی با هر پدیدہ‌یی، در نظر گرفتن شمای کلی مسائل (گشتالت) و قائل بودن به سیر تحولات منطقی و طبیعی امور به نظر نمی‌رسد، واقعیت‌هایی چندان دشوارتر از پیچیده‌ترین دست‌یافته‌های فیزیکه شیمی و پزشکی جهان امروز باشد که در آن‌ها ایرانیان در کشورهای متمدنی دنیا، اگر نگوییم سرآمدانند، بی تردید در صف مقدم صاحبان سرمایه‌های فکری و فنی هستند. پاسخ را باری در جای دیگری باید جست‌وجو کرد؛ بگذریم. آن‌چه می‌خواهم از آن صحبت کنم در یک کلام نقد روانشناسی است؛ با همه‌ی کهنگی، آرکائیسیم و ارتجاعی‌بودنش و غیرساختارگرایی و پسا ساختارگرایی و پسا هرمنوتیک و پسا مدرنیسم و پسا چیزهای دیگرگرایی و مساله‌ی مرگ و زندگی مولفه خواننده، متن، ناشر و...

منتقدان، پژوهشگران و فرهیختگان اهل شعر و ادب ما و به تبع آن آثار مکتوب و ملفوظشان به قول رولان بارت یا دانشگاهی‌ست یا تفسیری. به زبان خودمان (منظورم زبان آدم‌هایی‌ست که به یمن بی‌سواد و ناآگاهی از زبان‌های فرنگی هنوز به مرتبه‌ی شالودشکنی و هنجارگریزی و معنی‌گریزی، آن هم از نوع ترجمه‌یی دست نیافته‌اند) یا سنتی و قطعیت‌گرا در معنی‌ست و یا مدرن و قائل به برداشت‌های گوناگون.

این روزها هر کجا صحبت از نقد ادبی‌ست عموماً فکر می‌کنند نقد ادبی نیز مثل اتومبیل‌های رنگارنگ و جورواجور کمپانی‌های غربی و یا از آن هم پیشترتر نرم‌افزارهای مایکروسافتی باید به روز و «آپ تو دیت» باشد و «ورژن» قدیمی آن دیگر به درد نمی‌خورد و استفاده از آن نوعی سرکوفته عار، ارتجاع، فسیل‌گرایی و... خوانده می‌شود. اینان علم ادبیات‌شناسی را (اگر بتوان بدین صراحت و جسورانه ادعان کرد) با علم پزشکی اشتباه گرفته‌اند و فکر می‌کنند همان‌طور که در پزشکی باید از جدیدترین دست‌یافته‌ها و نتیجه‌ی پژوهش‌ها، داروها و دستگاه‌های پیشرفته استفاده کرد، در ادبیات نیز

از این که تحت نظارت و مطالعه‌ی روانشناسی قرار گرفته، اصالت و اعتبار ویژه‌ی خواهد داشت. اظهارنظرهای شخصی بیهقی در باب مسائل گوناگون نظیر طرز تلقی خود او از مسائل از باب تشبیه می‌تواند مانند همان بیمار تحت رفتارسنجی باشد. این البته بدین معنی نیست که چهره‌ی بیهقی در این بخش‌های کتاب با چهره‌ی واقعی او تفاوت می‌کند بلکه منظور آن است که بررسی و تشخیص چهره‌ی روحی - روانی بیهقی از خلال حرف و سخن‌های خود او در واقع نگاه به بیهقی از منظر دید خود بیهقی است نه از منظر دید دیگری.

### ب- حضور غیر آگاهانه و غیر ارادی

در این جا باید بگویم بیهقی نه فقط در بخش‌هایی از متن حضور دارد، بلکه سراسر کتاب از آغاز تا پایان عرصه‌ی برای حضور نامریی و پنهان ولی ملموس بیهقی در متن است. در این مجال برآنیم که به این بخش از حضور بیهقی در کتابش بپردازیم. چنان که می‌دانید بیهقی در واپسین سال‌های عمر بنا بر طرحی از پیش اندیشیده و برنامه‌ریزی شده، اقدام به نوشتن تاریخ خاندان غزنویان می‌کند. اگرچه حکایت‌های پراکنده، داستان‌های مربوط به سلسله‌ها و خاندان‌های قبل از غزنویان در منطقه‌ی خراسان، اشاراتی به تاریخ خلفای عباسی و مطالبی از این دست موید این مطلب است که بیهقی همه‌ی آن چه را بر قلم رانده است به چشم خود ندیده، ولی با وجود این بسیاری از وقایعی که در این کتاب بویژه از دوران سلطنت مسعود غزنوی ذکر می‌شود از مشاهدات مستقیم بیهقی است. حتا آن بخش از حکایاتی که بیهقی خود از نزدیک شاهد نبوده و به روایت افرادی ثقه و مطمئن در داستان می‌آورد، نیز با توجه به این که خود او ناظر بر ماجراها بوده و به آن افراد راوی نیز اطمینان فراوان داشته است از جمله مشهودات خود بیهقی قلمداد می‌کنیم. بدین ترتیب بخش اعظمی از داستان‌های کتاب در واقع آن وقایعی است که بیهقی از نزدیک با آن برخورد داشته و خود یکی از شخصیت‌های زنده و درگیر در این نمایش‌نامه‌ی طولانی بوده است. بیهقی به‌عنوان یک انسان با توانایی‌ها و استعدادها و ویژه‌ی خود، با نقشی تعریف شده و مشخص در دربار غزنوی، با روحیات و خلیقات مخصوص خودش و با شخصیتی منحصر به عواطف و احساسات و باورها و تفکرات یک انسان طبعاً نمی‌تواند در برابر حوادث، وقایع، افراد، گفته‌ها و کرده‌هاشان بی‌تفاوت و منفعل باشد. اگرچه موقعیت او به‌عنوان یک دبیر ساده در فرودست بونصر مشکان، التزام به سلسله مراتب دیوانی و رسمی، محیط پر از دسیسه و پر نیرنگ و طبعاً لغزش‌گاه‌های دربار غزنه و خلق و خوی خود بیهقی - که در این مقاله بیش‌تر بدان می‌پردازیم - باعث شده که بیهقی بیش‌تر به منزله‌ی ناظر و تماشاچی بی‌بی‌سر و صدا در این محیط پر آشوب و جنجالی به‌سر برد. حال این فرد پس از پشت‌سر گذاشتن سال‌های جوانی و میان‌سالی خویش در دربار غزنویان و پیمودن پله‌پله راه سخت و دشوار ترقی و ارتقای رتبه در این دربار و رسیدن به مقام شامخ صاحب دیوان رسالت، دیدن و تجربه کردن لطف‌ها و قهرها، شادی‌ها و غم‌ها، خوشی‌ها و سختی‌ها، مهربانی‌ها و خشونت‌ها، هوش و ذکاوت‌ها، حماقت‌ها و بلندنظری‌ها و دون‌بایگی‌ها و بسیاری دیگر از این دست و کسب

رابطه‌ی متن با زندگی‌نامه یا روانشناسی مولف با شرایط اقلیمی، طبقاتی و فرهنگی حاکم بر آفاق خلاقیت او، هم‌چنان اعتبار و اهمیت خویش را داراست و امروز نه آن‌ها که جویای روابط پنهانی یک اثر با شرایط تاریخی و اقتصادی عصر مولف‌اند، دشمن این گونه مطالعاتند و نه آن‌ها که به جست‌وجو درباره‌ی ساخت و صورت و بافت می‌پردازند، منکر آن گونه مطالعات. هر دو سوی نیک دریافته‌اند که هر کدام از این روش‌ها می‌تواند مصداق تحقیق درست در ادبیات باشد. (موسیقی شعر، شانزده)

در باب کیفیت ارتباط متن با نویسنده و تأثیر و تأثر آن‌ها بر یک‌دیگر و طبقه‌بندی متون ادبی براساس میزان ارتباط و از این قبیل البته در جای دیگر به تفصیل سخن گفته‌ام و این جا تکرار نمی‌کنم. (ر.ک. از نشانه‌شناسی تا نقد ادبی) پس بلافاصله به سراغ اصل موضوع می‌رویم و آن رویکرد روانشناسانه به متن کتاب تاریخ بیهقی است. اما پیش از آن بگویم که ارتباط روانشناسی و ادبیات در دو موضع برقرار می‌شود: نخست پرده‌برداری از چهره و منش مولف از ورای اثر و دو دیگر تحلیل روانشناسانه و روانکاوانه‌ی شخصیت‌های حاضر در اثر (قهرمان داستان، نمایش‌نامه، غزل و...) در این گفتار من به رویکرد اول نظر داشته‌ام و در پی راه یافتن به عمق درون شخصیت مولف کتاب یعنی ابوالفضل بیهقی هستم.

هر نویسنده‌ی در واقع پشت نقاب اثر خود پنهان مانده است و منتهی فرق آن است که برخی از نقاب‌ها شفاف و نازک است و نزدیک به چهره‌ی اصلی مولف و البته برداشتش ساده و برخی دیگر برعکس، به‌سختی می‌توان آن را از چهره‌ی مولف برداشت. به هر روی تاریخ بیهقی از مقوله‌ی دوم است. بر مبنای این کتاب راه یافتن از اثر به موثر کاری دشوار است، اما غیرممکن نیست. حضور بیهقی در داستان در دو ساختار قابل طبقه‌بندی است:

### الف- حضور آگاهانه و عمدانه

در خلال داستان‌ها با بخش‌هایی مواجه می‌شویم که بیهقی از زبان خود آغاز سخن می‌کند و در ابواب گوناگون نظیر انگیزه‌ی او از نوشتن تاریخ شیوه و مسلک فکری و نظری در باب مسائل مختلفه قضاوت‌هایش در باب افراد و یا نتیجه‌گیری‌های اخلاقی و عرفی‌یی که از داستان‌ها می‌گیرد، راساً یا به میان داستان می‌گذارد و آگاهانه و از زبان دل خود می‌گوید. این بخش‌هایی از کتاب اگرچه گواهی بر طرز فکر و اندیشه‌ی بیهقی می‌تواند باشد و از باب مسائلی که در آن‌ها طرح شده، بسیار حائز اهمیت است و چهره‌ی بیهقی را تا حدود زیادی برای ما روشن می‌کند، ولیکن از آن جایی که اراده‌ی فرد در بروز چهره‌ی خارجی از خود در آن مطرح بوده، از منظر روانشناسانه نمی‌تواند ملاک و معیار صد در صدی برای قضاوت در باب شخصیت بیهقی باشد.

روانشناسان رفتارگرا (Behaviorism) که اساس و پایه‌ی شناخت خود را از انسان بر مبنای رفتار فرد بنا می‌نهند، معتقدند اگر چنان که فرد مورد مطالعه بدانند که تحت نظر و پژوهش روانشناسان است، طبعاً رفتارهایی تصنعی و غیرواقعی از خود بروز خواهد داد و در بررسی‌ها و پژوهش‌های روان‌شناسی رفتارهایی که فرد در حالت عادی و ناآگاهی

سال‌ها تجربه و کوله‌باری از خاطرات تلخ و شیرین در گوشه‌ی انزوی خود می‌نشیند و حاصل سال‌ها مشاهده‌ی خود را به زنجیر کلام می‌کشد. اکنون که او این تاریخ می‌راند از شخصیت‌های کتابش یکی دو تن زنده‌اند، در گوشه‌ی افتاده و بسیاری گذشته شده‌اند. امروزی‌ترها که در میان کارند، از حوادث گذشته طبعاً اطلاعی ندارند و اگر دارند بر پایه‌ی شنیده‌های پراکنده‌شان است.

اکنون تنها بیهقی‌ست و انبانی از خاطرات، یادها و انبوهی از تجربه و دنیا دیده بر آن جاری می‌شود. بیهقی اکنون مجال و فرصتی بسیار فراخ و گسترده در اختیار دارد تا همه‌ی ناگفته‌ها و ناشنیده‌ها، همه‌ی آن‌چه در طول این سال‌های دبیری کردن در دیوان رسالت غزنویان دیده، شنیده و تجربه کرده و لمس کرده و البته از آن دم نژده است را در کتاب خود منعکس کند.

بیهقی اگرچه در طول حوادث داستان خود ناظری ساکت و بی‌سر و صدا و منزوی‌ست که تنها مانند دوربینی به تصویربرداری آن‌چه هست می‌پردازد و از خود هیچ بروز نمی‌دهد، ولیکن در کتاب و در خلال متن حضوری هرچه پُررنگ‌تر و قوی‌تر دارد، همه‌ی آن‌چه را بیهقی در دربار غزنه به‌زبان نیاورده و در خود فرو ریخته است. اکنون بر قلمش می‌راند. همه‌ی جانب‌داری‌ها، یکدلی‌ها، انتقادات و ناپسندشماری برخی افراد یا برخی کارها، قضاوت‌های گوناگون در باب مسائل مختلف و افراد مختلفه تجزیه، تحلیل و ریشه‌یابی حوادث و اتفاقات و بسیاری از بلورهای فرونشسته و ته‌نشین شده‌ی ذهن بیهقی اکنون است که در زبان نوشتاری او در کتاب مجال حضور می‌یابند.

این کتاب تاریخ غزنویان نیست، بلکه تاریخ غزنویان از دیدگاه بیهقی‌ست. اکنون می‌پردازیم به برخی از رتبه‌هایی که بیهقی از خود در متن برجای گذاشته است. یکی از مواقعی که بیهقی در خلال متن رشته‌ی پیوسته‌ی داستان را فرو می‌گذارد و از زبان دلش به‌نجوا می‌پردازد، نقطه‌های حساس و هیجان‌انگیز داستان است، یا به‌قول امروزی‌ها نقطه‌ی اوج داستان. در چنین مواقعی بیهقی نمی‌تواند عنان اختیار در کف بگیرد و بدون نشان دادن واکنشی مناسب بی‌سر و صدا از آن بگذرد. این ویژگی البته منحصر به وقایع دربار غزنه و آن‌چه بیهقی خود شاهد و ناظر آن بوده نیست، بلکه به روایاتی که بیهقی از کتب تواریخ دیگر نقل می‌کند نیز سرایت کرده است.

آهنگ کلام و سرعت گذر از حوادث داستان بر گونه‌ی بی‌ست که گویی بیهقی خود از نزدیک در آن داستان‌ها حضوری فعال و هرچه پُررنگ‌تر داشته است. این مساله البته به‌طور نسبی در داستان‌ها و روایات مختلف قابل بررسی‌ست و در همه‌جا بیهقی با روایت داستان عمیقاً درگیر نمی‌شود، بلکه گاهی بیش‌تر تحت تاثیر قرار می‌گیرد و گاهی کم‌تر. به‌عنوان مثال در داستان افشین و بودلف که یکی از داستان‌های مهم و تاثیرگذار کتاب است، بیهقی خود بیش از اندازه تحت تاثیر این داستان بوده است، به‌طوری که روند حوادث داستان آن‌چنان بر ذهنیت او تاثیر گذاشته است که در برابر شخصیت‌های داستان غیرمستقیم و شاید ناآگاهانه جبهه‌گیری کرده و در شرایط مختلف داستان و یا به‌قول معروف در سکناس‌های مختلف این

نمایشنامه فضایی متناسب و درخور آن را به داستان می‌بخشد. به‌عنوان مثال در این داستان در آن‌جایی که احمد‌ابی دواد سراسیمه و شتاب‌زده رو به خانه‌ی افشین می‌آورد و اتفاقاتی که در خانه‌ی افشین می‌افتد و حرف‌هایی که رد و بدل می‌شود، نقطه‌ی اوج داستان است. دقت‌نظر در حال و هوای روحی شخصیت‌ها و زیر و بمی آهنگ کلام بیهقی، موید نکات جالبی‌ست. در شرایطی که احمد‌ابی دواد ماجرای دستگیری بودلف را از معتمد شنیده است و بسیار تحت تاثیر این خون ناحق قرار گرفته، ماموریت می‌یابد که به نزد افشین رود و هر طور که می‌تواند بودلف را از تپاه‌شدن نجات دهد. احمد شتابان و هیجان‌زده به‌همراه تنی چند از همراهان به‌خانه‌ی افشین می‌رود و در این راه آن‌چنان سراسیمه است که طیلسان از او جفا شده و او آگاه نه. بلافاصله پس از ورود به خانه‌ی افشین به‌نزد او می‌رود و از در فروتنی و کوچک‌شماری، خویشتن وارد می‌شود. کاری که البته بر او بسیار گران می‌آید، ولی از بهر بودلف را تا خون او ریخته نشود، بر خود آسان می‌کند و این همه خفت و خواری را به‌جان می‌خورد. با همه‌ی این احوال افشین که بسیار فرو پای‌تر از اوسته و قوی‌تر از کلام او نمی‌نهد و بیش‌تر بر او استخفاف روا می‌دارد. احوال افشین و هیجان‌زدگی او که پس از سال‌ها انتظار بر دشمن خونی خود دست یافته و مجال انتقام و کینه‌کشی پیدا کرده است و نمی‌خواهد این فرصت را از دست بدهد، اگر از او بیش‌تر نباشد کم‌تر نیست. بدین ترتیب هر دوی این شخصیت‌ها که در این پرده از داستان در برابر یک‌دیگر قرار رفته‌اند، در حالات هیجان‌انگیز و فوران احساسات، خشم، کینه، نفرت، شتاب‌زدگی و اعمال نابخردانه هستند. اما در باب بودلف بهتر است چیزی نگوییم چرا که او در شرایطی بسیار هیجان‌انگیزتر از آن است که بتواند دم زند و سخن گوید.

به‌هر حال در این بخش از نمایشنامه‌ی افشین و بودلف شخصیت‌های داستان در حالات روحی نامتعادل و نابسامانی قرار دارند. اما آن‌چه برای ما مهم است آن‌که این روحیه‌ی نامتعادل و هیجان‌انگیز از شخصیت‌های داستان به بیهقی و از بیهقی به نثر کتاب منتقل شده است. بسامد بالای فعل‌ها در این داستان نسبت به دیگر بخش‌های کتاب و بریده‌بریده‌بودن و یا کوتاه‌بودن جملات به‌خوبی نشانگر هیجان‌زدگی و حالت التهاب روحی خود بیهقی‌ست. به این بخش از داستان توجه کنید؛ در آن‌جا که احمد به دروغ پیغامی از معتمد می‌گزارد و همراهان خویش را به درون خانه فرا می‌خواند، در حضور ایشان پیغام می‌گزارد و با سوال کردن از بودلف بر صحت و سلامت او در زمان گزاردن پیغام اطمینان حاصل می‌کند و همه‌ی همراهان خویش را بر این احوال شاهد می‌گیرد، بی‌شک خود در اوج عصبانیت است. حال به مکالمه‌ی احمد با بودلف توجه کنید: «پس گفتم: ای قاسم! گفت: لیبک! گفتم: تندرست هستی؟ گفت: هستم. گفتم: هیچ جراحت داری؟ گفت: ندارم.» (۱/۲۲۴) در طول یک سطر و نیم از کتاب ۱۰ فعل کوتاه یک کلمه‌ی به‌کار رفته است. دیالوگ و مکالمه‌ی این دو نفر که چندین بار رد و بدل می‌شود، فقط به ۱۷ کلمه منحصر می‌شود که ۱۰ کلمه از آن‌ها فعل است. این در واقع هیجان‌زدگی این دو نفر است که در نثر بیهقی منعکس شده و البته منعکس‌کننده‌ی هیجان‌زدگی خود بیهقی نیز هست.

به این ترتیب می‌بینیم که ارتباط نویسنده و متن در چنین بخش‌هایی از کلام به اوج خود می‌رسد، به طوری که چهره‌ی نویسنده در چنین برهه‌هایی از فرای نوشته‌هایش به خوبی قابل رویت است. در پایان داستان که همه چیز به خیر و خوبی تمام شده و آتش احساسات و هیجان‌زدگی‌ها فروکش کرده، گویی خود بی‌هقی نیز به آرامش رسیده، چنین می‌گوید: «و هر کس از این حکایت بتواند دانست که این چه بزرگان بوده‌اند و همگان برفته‌اند و از ایشان این نام نیکو یادگار مانده است، غرض من از نوشتن این اخبار آن است تا خوانندگان را از من فایده‌ی به‌حاصل آید و مگر کسی را از این به‌کار آید». (۱/۲۲۶)

روحیه‌ی آرامش، سکون، رضایت و بازگشت به حالات عصبی متعادل و عادی از جمله‌های بلند و باطمینینت و به‌سامان کاملاً مشهود است. در ادامه‌ی حکایات کتاب به داستان داستان‌های کتاب یعنی ذکر بر دار کردن امیر حسنگ وزیر که خود از داستان‌های منحصر به فرد و یگانه‌ی کتاب است می‌رسیم. از آغاز تا پایان این داستان که به چند حکایت و داستان دیگر نیز می‌انجامد. بی‌هقی در آن روح و روان خود را به‌طور سیال و آزاد در اختیار قلمش قرار می‌دهد و با ذره ذره‌ی وجودش کلمه به کلمه‌ی این داستان با بسیار عبرت را می‌نویسد. این داستان فی‌الواقع مصداق تام و تمام این سخن است «تاریخ بی‌هقی روایتی است که از ذهن و زبان بی‌هقی گذشته است یا به تعبیر برجسته‌تر همه‌ی کلمات تاریخ بی‌هقی با هستی بی‌هقی عجین گشته است. هر هنری که با پاره‌های هستی هنرمندی ساخته شود به یقین هستی مخاطب را به خود دعوت می‌کند». (ادبیات و فلسفه، شماره ۷۰، ص ۷۱) هم از این روست که داستان حسنگ‌وزیر تأثیرگذارترین و قوی‌ترین داستان کتاب از حیث ساخت و پرداخت است.

در تمام طول کتاب شاید در هیچ‌جای دیگر سیمای بی‌هقی را تا این حد اندوه زده، غم‌بار و دل‌شکسته نمی‌بینیم. او نیز چنان بسیاری از افراد داستان نظیر بونصر مشکان و خواجه احمد حسن از این تراژدی تلخ و سوزناک رنجیده شده، عمیقاً احساس درد کرده است و این درد و سوز خود را ناگاهانه و ناخواسته در نثر خود منعکس کرده است. از ابتدای داستان که با این جملات شروع می‌شود: «فصلی خواهم نوشت در ابتدای این حال بر دار کردن این مرد و پس به شرح قصه شد. امروز که من این قصه آغاز می‌کنم... از این قوم که من سخن خواهم راند یک دو تن زنده‌اند در گوشه‌ی افتاده...» (۱/۲۲۶) بوی تأثر و تالم و اندوه به مشام می‌رسد. آهنگ کشدار و سنگین کلام و جملات طولانی که در این داستان بیش‌تر به چشم می‌خورد، از انسانی مصیبت دیده و درد کشیده حکایت می‌کند. انسانی که از نااهلی‌های زمانه‌ی غدار فریفتگار به شدت رنجیده خاطر شده و به حدّ اعلاّی تنفر و انزجار رسیده است؛ ولی بیچاره زبان اعتراض و روی پرخاش ندارد و چاره‌ی جز سکوت و در خود فرو ریختن نمی‌یابد. در این میان بی‌هقی البته تنها نیست، کسانی نظیر بونصر و خواجه احمد نیز وضع و حالی بهتر از او ندارند. اگرچه این عمل شنیع را بسیار کارهنده ولی سامان سخن گفتن نیست. چاره‌ی ندارند جز خودسانسوری و با مهارت و زیرکی با سخنانی نظیر: «نذرها کردم و سوگندان خوردم که در خون کس حق و ناحق سخن نگوییم». (۱/۲۲۹) از زیر بار مسوولیت و خطر شانه خالی کردن.

بی‌هقی نیز در حین نوشتن این داستان پُرآب چشم درست حالتی نظیر احمد حسن داشته است. از طرفی در این ماجرا مقصر واقعی و مجری اصلی کسی جز مسعود غزنوی نیست و از طرفی او بر خود نمی‌بیند که انگشت اتهام به سوی کسانی نظیر بوسهل زوزنی بگیرد، چرا که هوشیارتر از آن است که خوانندگان خود را انسان‌هایی نادان و احمق بشمارد. در نتیجه به این امر اذعان می‌کند که: «بوسهل و غیر بوسهل در این میان کیستند؟ که حسنگ عاقبت تهور و تعدی خود کشیده». (۱/۲۲۷) اما هیچ‌جا صراحتاً از مسعود و گناهکار بودن او در این واقعه‌ی شوم سخنی به‌میان نمی‌آورد و محتاطانه و عاقبت‌نگرانه از کنار مساله به‌سادگی می‌گذرد. اما بیچاره در دلش آتش‌هاست که ذره ذره‌ی وجود او را می‌سوزاند و می‌گازد. هم از این روی است که عرصه‌ی سخن برای انعکاس مخفی و پنهانی منویات ذهنی او بس فراخ و گسترده است. جملاتی نظیر: «و چاکران و بندگان را زبان نگاه باید داشت با خوانندان که محال است روباهان را با شیران چخین». (۱/۲۲۷) «خواجه بوسهل را بر این که آورد که آب خویش ببرد؟» (۱/۲۳۳) «و پس از حسنگ این میکائیل که خواهر ایاز را به زنی کرده بود، بسیار بلاها دید و محنت‌ها کشید». (۱/۲۳۴) «برهنه و با آزار بایستاد و دست‌ها درهم زده، تنی چون سیم سفید و رویی چون صد هزار نگار و همه‌ی خلق به‌درد می‌گریستند». (۱/۲۳۴) «حسنگ البته هیچ پاسخ نداد». (۱/۲۳۴) «هیچ‌کس دست به سنگ نمی‌کرد و همه زار زار می‌گریستند خاصه نشابوریان» (۱/۲۳۵) «او رفت و این قوم که این مکر ساخته بودند نیز برفتند - رحمة‌الله علیهم - و این افسانه‌ی بی‌ست با بسیار عبرت». (۱/۲۳۵) با این نمونه‌ها دیدید که چه گونه تشبیب و فرازهای حوادث در تاریخ بی‌هقی عاملی است که در نوسان‌های هجاها و آهنگ نثر به‌خوبی احساس می‌شود. (ادبیات و فلسفه، شماره ۷۰، ص ۶۵) و این نوسان‌های هجایی - آهنگی بیانگر نوسان‌های روحی و روانی خود بی‌هقی است. به این ترتیب چهره‌ی واقعی بی‌هقی را باید از خلال جمله‌های کتاب ببینیم. حال بز مینای این تئوری به سراغ متن رفته، به دنبال ویژگی‌های شخصیتی بی‌هقی می‌گردیم.

### ۱- خویشن‌داری و خودپرهیزی

الف - اگرچه بسیاری برآنند که بی‌هقی انسانی جدی، بزرگ‌منش، عبوس و گرفته است و فاقد آن روحیه‌ی سبک‌روچی و ملاحظت است. (یادنامه‌ی بی‌هقی، ۳۰) و لذا در کتابش کم‌تر به طنز و شوخی و مطایبه برمی‌خوریم و هزل و هجو که تقریباً هیچ، اما بد نیست بدانیم، بی‌هقی علی‌رغم این ظاهر خشک و نامالامی، روحیه‌ی بسیار شاعرانه و لطیف دارد. اولاً، بی‌هقی از آن جایی که اهل دبیری و اهل قلم است، لاجرم با آثار ادبی پیش از خود - چه عربی و چه فارسی - آشنایی کاملی دارد و طبعاً انسانی که ساعات زیادی از عمر خود را در راه مطالعه‌ی آثار ادبی صرف می‌کند نمی‌تواند ذاتاً انسان عبوس و خشکی باشد. غیر از این که حشر و نشر با شعر و ادب در روحیه‌ی او نیز موثر است و این معنی از حدود ۲۲۰ بیت شعر که در طول تاریخ درج کرده است، برمی‌آید. (یادنامه‌ی بی‌هقی، ۲۷۳) از طرفی متن کلام بی‌هقی بی‌تردید از مایه‌های شعری و آهنگی درونی برخوردار است که متناسب با

حالات روحی خود نویسند و ماجرای داستان تغییر می کند و حاکی از روحیه تأثیرپذیر و منعطف نویسنده است.

نثر بیهقی به خصوص در گلوگاه های کلام آهنگی، کاملاً شاعرانه به خود می گیرد. به کاربردن کنایه ها و عبارات جالب توجه که کاملاً از زبان معیار و عادی کتاب شاخص ترند و خواننده به راحتی آن ها را تمیز می دهد، حاکی از توانایی بیهقی در به رشته ی کلام کشیدن مطلب در زبان ادبی است. نثر بیهقی گه گاه آن چنان مایه های شاعرانه به خود می گیرد که به خوبی با شعر برابری می کند به این نمونه ها توجه کنید:

- و روزی اگر محجل پیدا شد و شادی و طرب در پرواز آمد. (۲/۳۳۲)

- تا سواران نظم و نثر در میدان بلاغت درآیند و جولان های غریب نمایند، چنان که پیشینیان را دست در خاک مانند. (۲/۵۲۳)

- و آفتاب دیدار سلطان بر ماه افتاد. (۲/۶۲۳)

- چنان که لختی شمشاد با رخان گلنارش آشنایی یافت. (۲/۶۳۷)

اما چنان که می دانید بیهقی هرگز ادعای شاعری نکرده و حتا روحیه شاعرپسندی نیز نداشته و در طول کتاب نیز چندان به شعر، شاعری و شاعران جز یک مورد یعنی بوحنیفه اسکافی نپرداخته و مطلب را به دیوان های شعری حواله داده است. بدین ترتیب در این جا یک تناقض در روحیه و رفتار بیهقی مشاهده می شود. از سویی روحیه به ظاهر خشک و عبوس بیهقی در کنار بی تفاوتی هایش نسبت به شعر و شاعری و از سویی کلام آهنگین و شعری او همراه اشعار متعددی که از شاعران عرب و عجم برای بسط مطلب مثال می آورد. این تناقض حاکی از نوعی روحیه ی پرهیزکاری و خویشن داری است. بیهقی انسانی است که نمی خواهد به راحتی منویات ذهنی خویش را به عرصه ی نمایش درآورد. به درون ریختن و مدفون کردن احساسات، عواطف اندیشه ها، دیده ها و از آن دم زدن به نوعی جزو خصلت های روحی بیهقی است.

ب - چنان که می دانید یکی از مهارت های نویسندگی بیهقی استفاده کردن از تمثیل های مشهور تاریخی است که در حقیقت مقایسه ی همه جانبه ی است بین یک رویداد تاریخی که موضوع کتاب وی است و حادثه یی که در گذشته اتفاق افتاده و او با درایت و وقوف کامل، واقعه ی گذشته را از منابع ثقة نقل کرده، با مسائل روز خویش تطبیق می دهد و سرانجام خواننده را به فکر و استنتاج واداشته است. تعداد این تمثیل های تاریخی در کتاب بیهقی، هشت داستان است. (یادنامه ی بیهقی، ص ۳۳۳) این تمثیل ها بر اثر تداعی آزاد و تشابه بین آن ها و حوادث کتاب به یاد بیهقی آمده اند. او البته هم چنان با همان زبان محافظه کار و محتاط خود حرف های نگفتنی خود را از زبان شخصیت های اصلی هر دو داستان را با یک دیگر مقایسه کرده، برابر هم نهاد. به عنوان مثال پس از ذکر داستان حسنک وزیر، بیهقی تمثیل عبدالله زبیر را می آورد که چه گونه با جوانمردی و مردانگی در برابر قدرت جور می ایستد و تسلیم نمی شود و جان بر سر اعتقادات و آزادی خود می نهد.

اگرچه بیهقی خود فلسفه ی داستان در دنباله ی داستان آوری ها را بیان می کند و آن را از جهت فایده رسانی به خواننده و آراستن تاریخ می داند اما با شناختی که از شخصیت پیچیده و خوددار بیهقی داریم،

بعید است که این تمثیل ها به نوعی تعریض به شخصیت های مقابل و برابر ایشان در داستان های تاریخی کتاب نباشد. در تمثیل دیگری بیهقی داستان بزرگمهر حکیم و داستان اسارت و در بندگردنش و آن گاه قتلش را به دست انوشیروان با ماجرای بوسهل زوزنی و خشم زفتن مسعود بر او مقایسه می کند. در این جا از ذکر جزئیات داستان خودداری می کنیم و تنها به نتیجه یی که از این مقایسه برمی آید، بسنده می کنیم: «شاید بتوان گفت این مقایسه و تمثیل صحیح نیست ولی دال بر آن است که هر دو پادشاه به استبداد می زیسته، با منطق و حقیقت پرستی چندان سر و کار نداشته اند... هر دو مقهور اراده ی پادشاهی خودگامه بوده اند این استبداد رای سلطنت و حکومت را متزلزل و رعایا را گرفتار می ساخته است و نویسنده می خواهد خواننده را به اندیشه وادارد و از حقایق تاریخی، داستان ها و افسانه هایی که در مقام تمثیل ذکر می کند، عبرت اندوزی نماید». (یادنامه، ص ۳۳۵) ماجرای سوری والی خراسان و مقایسه ی اعمال و رفتار او با علی بن عیسی والی خراسان در زمان هارون خلیفه ی عباسی و ثمره ی یکسان کار هر دو و عواقبی که برای صاحبان امر خود داشتند نیز یکی دیگر از این مجال هاست. در این داستان نیز اگرچه از زبان خود بیهقی در داستان سوری جمله هایی مبنی بر قضاوت درباره ی اعمال مسعود برمی آید ولیکن او با آوردن تمثیلی مشابه و ذکر پشیمانی ها و مصیبت های هارون پس از علی عیسی در واقع بر نادانی و بی لیاقتی های مسعود تأکید می ورزد، البته به صورت غیر مستقیم و این ناشی از روحیه ی پرهیزکاری و احتیاط منشی بیهقی است.

ج - ذکر آیات و اشعار شاعران عرب و عجم درباره ی موضوعی که بیهقی از آن سخن می گوید، یکی از آن جایگاه هایی است که نشان دهنده ی تعامل نزدیک و دوسویه ی متن و نویسنده است. عموماً در پایان داستان های غم انگیز و عبرت آموز که بیهقی خود به هیجان آمده و احساسات و عواطف انسانی اش به جوش آمده است با توسل جستن به این گونه معانی و مفاهیم منویات درونی و ذهنی خویش را بروز داده است و یا بیهقی در هنگام نوشتن متن از آزادی عمل لازم برخوردار نبوده است و نیرویی قهرآمیز، او را به سکوت و قضاوت نکردن مستقیم و بی پرده وا می داشته است. لذا بیهقی با آوردن امثال، حکایات و اشعار عبرت آموز در واقع پشنگی از ذهنیت پنهان شده ی خویش را در قالب متن می گنجانند. قضاوت های بیهقی را باید در ساختار جمله بندی، آهنگ کلام، نوع واژه های به کار رفته با بار معنایی ویژه یی که دارند و معانی و مفاهیم ضمنی که از خلال جمله هایش برمی آیند جست و جو کرد. به عنوان مثال در فرجام داستان حاجب علی قریب که او بسیار تحت تأثیر غدر، مکر و فریبی که بر صاحب علی قریب می آورند، قرار گرفته؛ رشته ی کلام را به دست می گیرد و می گوید: «این است حال علی و روزگارش و قومش که به پایان آمد و احق کسی باشد که دل در این گیتی غدار فریفتگار بندد و نعمت جاه و ولایت او را به هیچ شمرد و خردمندان بدو فریفته نشوند...» (۲/۴۴۶) و آن گاه دو بیت شعر عربی از عتبلی و سپس دو بیت دیگر از پسر رومی در نفی و انکار دنیاجویی، دنیاخواهی و عاقبت ناسرانجام و نامبارک اهل دنیا، سپس چند بیت از رودکی می آورد:

این‌ها همه موید آن است که بیهقی از این ماجرای ناخوشایند، همانند بسیاری دیگر از درباریان بویژه محمودیان، ناخرسند و گله‌مند است. از آن جمله آلتون‌تاش خوارزم‌شاه است که چون از ماجرا آگاه شد «سخت و نومید گشت و به‌دست و پای بمرم، اما تجلدی تمام نمود که به‌جای نیارند که وی از جای بشده است». (۱/۵۱) اما او نیز مانند آلتون‌تاش نه تنها در زمان روی‌دادن این وقایع که حتا در زمان نوشتن و ثبت کردن این وقایع نیز تجلدی تمام می‌نماید تا به‌جای نیارند که او نیز از این ماجرا دل‌چرکین و گله‌گذار است.

در طول داستان، اگرچه بیهقی تنها به روایت موقوف اکتفا می‌کند و هیچ نشانه‌ی ملموس مبنی بر دخالت او در متن و قضاوت به‌چشم نمی‌خورد و در مقام تشبیه مانند دوربین فیلمبرداری به ضبط حوادث می‌پردازد ولی از منظری دیگر که به متن بنگریم، حضور او در خلال کلام در انتخاب گفته‌ها، شنیده‌ها و انتقال دیدگاه‌های افراد و ذهنیت‌های ایشان کاملاً مشهود است. در این جا بیهقی، درست مانند کارگردانی که در پشت دوربین فیلمبرداری قرار گرفته و مشغول ضبط تصاویر است، اگرچه در نوع تصویر، حوادث و رویدادها تاثیر و نقشی ندارد اما به واقع در انتخاب میان حوادث، رویدادها و تلویز آن‌ها در به نمایش گذاشتن در برابر دیدگان بیننده، کاملاً مختار است. بدین ترتیب کارگردان با ضبط کردن تصاویری ویژه و ضبط نکردن تصاویری دیگر ذهنیتی خاص و منحصر به‌فرد را به‌طور غیرمستقیم به بیننده‌ی خود القا می‌کند و راه را برای برداشت ذهنی ویژه‌ی فرا روی او می‌گشاید تا بیننده خودش بنون فشار مستقیم خارجی به آن جا برسد که کارگردان می‌خواهد. با این نظرگاه یک‌بار دیگر به سراغ داستان حاجب‌علی قریب و ماجرای فروگرفتن او می‌رویم و به بررسی، تجزیه و تحلیل کلام بیهقی می‌پردازیم.

در صفحه‌ی ۷ از جلد اول کتاب در ماجرای امور مقدماتی، مهیا شدن لشکر، خدم و حشم برای رفتن به هرات و نامه‌ی مسعود به حاجب‌علی قریب بیهقی سخن از نامه‌ی محرمانه و مخفی به‌میان می‌آورد که مسعود برای علی قریب فرستاده و در آن از او خواسته شده که لشکر را ابتدا به نزد او بفرستد و سپس خود بر اثر آن‌ها با خزائن و لشکر هندوستان به او ملحق شود تا شغل‌های مهم و فریضه مملکتی به او واگذار شود. در این جا اگرچه بیهقی هنوز مستقیماً وارد داستان علی قریب نشده، ولی مشغول زمینه‌چینی و آماده‌ساختن مخاطب برای ورود به داستان بعدی‌ست؛ و این که رشته‌ی حوادث و وقایع نیز چنین ایجاب می‌کرده است. بدین ترتیب پس از رسیدن مسعود و اطرافیان‌ش به منطقه‌ی خراسان، اولین ارتباطات و نامه‌نگاری‌ها میان این دو قطب (مسعود و علی قریب) آغاز می‌شود. در صفحه‌ی ۳۰ کتاب، زمانی که مسعود از دامغان به سمت نیشابور حرکت می‌کند، مجدداً نامه‌ی به «سپاه‌سالار خراسان، غازی و سوی قضا، اعیان و رئیس و عمال» (۱/۳۰) می‌نویسد و به حاجب‌غازی که اثری بدان

نیکویی کرده است، وعده‌ی پاداش و نیکو داشت به‌سزا می‌دهد و بر اعمال و رفتار و صواب‌دید او صحنه می‌گذارد و مجدداً او را به نزد خود فرامی‌خواند. در صفحه‌ی ۴۱ کتاب از منیگ‌تراگ، برادر حاجب‌علی و دانشمند حصیری سخن می‌گوید که به درگاه مسعود می‌رسند و بلافاصله بار می‌یابند و او را از خبر موقوف‌شدن امیرمحمد آگاه می‌سازند و سلطان در اثنای ستایش و نواخت ایشان می‌گوید که: «حاجب آن کرد که از خرد و دوست‌داری وی چشم داشتیم و... حق خدمتکاران رعایت کرده‌اید». مجدداً مسعود از حاجب‌علی تعریف و تمجید می‌کند و بر کارهای او در زمان غیبت خود مهر تایید می‌گذارد. اما در صفحه‌ی ۴۳، بونصر مشکان که آماده عزیمت به هرات است، گویا برای خداحافظی به نزد حاجب‌علی می‌رود و وی پس از خالی کردن با بونصر مشکان، درد دلش شروع می‌شود و به او چنین می‌گوید: «بدان که چندان است که سلطان مسعود، چشم بر من افکند، بیش شما مرا نبینید. این نامه‌های نیکو و مخاطبه‌های به افراط و به‌خط خویش فصل نبشتن و برادرم را حاجبی دادن همه فریب است و بر چون من مرد پوشیده نشود و همه دانه است تا به میان دام رسم که علی دایه بهرات و بلگاتگین حاجب و گروهی دیگر که نه زن‌اند و نه مردان و اینک این قوم نیز به سلطان رسند و او را بر آن دارند حاجب‌علی در میانه‌ی نباید». یکی از تصویرهای جالب توجه‌ی ست که بیهقی در برابر چشم بیننده‌ی داستانش به نمایش می‌گذارد و از زبان علی قریب در توجیه رفتارهای او و مذمت از مسعود و اطرافیان نابکارش داده سخن می‌دهد. ضمن این که از راه‌های فرار حاجب‌علی به همراه لشکر و خزائن به سوی هندوستان و یا هر سویی که می‌خواهد باشد نیز سخن به‌میان می‌کشد، ولی حاجب که فرد بزرگ‌منشی‌سته فقط به‌واسطه‌ی خیرخواهی و بزرگداشت مقام محمود و عنایتی که به حسن نام و شهره‌ی نیکوی خود دارد از این اقدامات صرف نظر کرده، آگاهانه و عاملانه پای به ورطه‌ی خطر می‌نهد.

بیهقی همه‌ی این تصویرهای گویاتر از فریاد را با آرامش و سکونی مثال زدنی فقط به نمایش می‌گذارد و خود در این میانه هیچ نمی‌گوید. در صفحه‌ی ۴۶ کتاب، زمانی که حاجب‌علی به هرات می‌رسد، بیهقی یک‌بار دیگر رندانه از ذهن و ضمیر مسعودیان پرده برمی‌گیرد که ایشان به هیچ‌گونه باور نداشته بودند که علی به هرات آید. بدین ترتیب پرده‌ی آخر این نمایشنامه با بار یافتن حاجب‌علی به‌نزد مسعود و حوادث آتی آن به نمایش درمی‌آید و این پرسه‌ی طولانی که از بسیاری صفحات قبل آغاز شده بود، در این جا به پایان می‌رسد و بیهقی بدین ترتیب با ردیف کردن حرفه حدیث‌ها و زنجیره‌ی پیوسته‌ی داستان و پرده‌برگیری از انگیزه‌ها و اندیشه‌های افراد، قضاوت را به خود خواننده وامی‌گذارد. کلام خواننده‌ی روشن‌ضمیر و بی‌طرفی‌ست که این داستان را بخواند و بر دسیسه‌پردازی‌های غیر انسانی و ناجوانمردانه‌ی مسعود و اطرافیان‌ش صحنه‌ی گذارد؟ مسلماً هیچ و این درست همان نتیجه‌ی ست که بیهقی می‌خواهد و خود او نیز چنین می‌اندیشیده، اما مجال گفتن و بر زبان آوردن آن را ندارد.

نسبت دادن ریشه و علت حوادث این ماجرا به قضا و قدر و عاقبت

## ۲- روحیه نکته‌سنجی و دقت نظر

الف- یکی دیگر از ویژگی‌های روحی - روانی بیهقی، روحیه‌ی نکته‌سنجی و دقت نظر اوست. بیهقی انسانی‌ست باریک‌بین و نکته‌سنج در اشرافیایی بر کنه مسائل که حاکی از دقت نظر و توجه بیش از حد او به مسائل است. اساساً او انسانی‌ست که با مسائل برخوردی سطحی و باری به هر جهت ندارد. حتا نکات کوچک و به ظاهر بی‌اهمیت برای او حائز اهمیت است و در باب آن‌ها به تامل، تفکر و جست‌وجو می‌پردازد. چنان‌که می‌دانید و پیش‌تر نیز گفته‌ایم و خود بیهقی نیز مکرراً در کتاب بدان اشاره کرده است، از همان سال‌های آغازین خدمت در دربار غزنه قصد تاریخ‌نویسی داشته و بدین سبب به مسائل و اتفاقات پیرامون خود توجه وافری مبذول داشته است. او همواره در تلاش بوده تا حوادث و رویدادهای گوناگون را دورآور تعقیب کند و ریشه و علت هر حادثه‌ی را دریابد. بیهقی آن‌چنان انسان دقیق و تیزبینی‌ست که مخفی‌ترین و پنهان‌ترین تصمیمات حکومتی و اقدامات مسعود و اطرافیانش نیز بر او پوشیده نمی‌ماند. به‌عنوان مثال پس از راهی شدن رسول خلیفه‌ی جدید یعنی القائم به سوی بغداد سلطان مسعود، پنج قاصد را نامزد می‌کند که همراه او بشوند و اخبار و حوادث را به مرور به‌سوی او برسانند و دو تن به بغداد روند و باقی حوادث و اتفاقات را به‌همراه پیغام خلیفه باز گردانند. در این میان «در رجالان وقودکشان مردی منهی را پوشیده فرستادند تا بر دست این قاصدان قلیل و کثیر هرچه رود، باز نمایند». (۲/۴۴۶) بدین ترتیب بیهقی علی‌رغم ظاهر ساده و سر به‌زبری که دارد، ولی از جزئی‌ترین و پنهان‌ترین جریان‌های سیاسی دربار باخبر است و این نیست مگر روحیه‌ی دقت نظر و نکته‌سنجی او که به وفور در همه‌جای کتاب به چشم می‌خورد.

ب- یکی از بارزترین وجوه شخصیتی بیهقی که به‌وفور در متن منعکس شده و تاریخ بیهقی را به یکی از بهترین و علمی‌ترین آثار تاریخ تبدیل کرده، روحیه‌ی ریشه‌یابی علت و معلولی حوادث است. ژرف‌نگری و امان نظر فوق‌العاده‌ی بیهقی در ردیابی حوادث، اتفاقات و ذهنیت غیرمفعل و خلاق او در ربط‌دادن مسائل به یک‌دیگر و تشخیص علت و معلولی حوادث کتاب، خواننده را با درک درست و روشنی از تاریخ مواجه می‌سازد. تحلیل‌های علمی و دقیقی که بیهقی از دلایل شکست‌های پی‌درپی غزنویان از سلجوقیان ارائه می‌کند، حاکی از آن است که او هیچ‌گاه نگاهی سطحی و گذرا به مسائل نداشته و همواره بانگاهی عمیق به پیرامون خود می‌نگریسته و اوضاع را آن‌طور که واقعاً بوده، می‌دیده است.

ج - توضیحات ریز و دقیق بیهقی از نحوه‌ی باردادن، ایستادن و نشستن درباریان در دربار، شرح اعیاد و مراسم آذین‌بندی شهرها و راه‌ها، توصیف ساختمان‌ها و دیوان‌های مختلف و موقعیت آن‌ها نسبت به یک‌دیگر، نحوه‌ی نشستن و کار راندن افراد در ساختمان‌های دربار، توصیف دقیق لباس افراد و یا سیاهه‌ی سپاهیان و تجهیزات و ابزار آلاتشان، شرح جزء به جزء اموال و کالاهای فرستاده شده از سوی والیان محلی به پایتخت و آن‌چه از این دست در تاریخ بیهقی آمده، گواهی دیر بر نکته‌سنجی اوست.

دنیاطلبی و قدرت‌خواهی و حرف‌هایی از این قبیل حقیقتاً ریح فی‌القفس است. اما آن‌چه در این میان برای ما مهم است، دلالت‌های ضمنی (ر.ک. از نشانه‌شناسی تا نقد ادبی) متن است یا آن‌چه را ما از ورای این بازی‌های رندانه درمی‌یابیم. انسانی که در پشت این دوربین تصویربرداری نشسته، شخصیتی محتاط و محافظه‌کار است که حتا اکنون پس از گذشتن سال‌های متمادی از وقایعی که از آن سخن می‌راند و گذشته‌شدن اکثر افرادی که در آن زمان بودند، هنوز نیروی خودپرهیزی و محافظه‌کاری‌اش آن‌چنان قوی‌ست که نمی‌خواهد حرف خود را آشکار و بی‌پرده به‌رشته‌ی تحریر کشد.

حال بد نیست برای تأیید روحیه‌ی پرهیز منشی و احتیاط‌کاری بیهقی به شواهدی غیرمتمنی و تاریخی نیز اشاره کنیم. همان‌طور که می‌دانید، بیهقی خود ۱۹ سال شاگردی بونصر مشکان را کرده است و همه‌جا نیز به نیکی و بزرگی از او یاد می‌کند. به این ترتیب می‌دانیم که بیهقی از نظر شخصیتی بسیار تحت تأثیر تربیت‌های مستقیم و غیرمستقیم استادش بوده و خلق و خوی او را تا جنود زیادی به ارث گرفته است. از سوی دیگر بونصر مشکان خود از جمله درباریان بسیار زیرک، آگاه و محافظه‌کار دربار غزنوی‌ست. سپری کردن عمری به سلامت و بدون خطا در دربار پُر از دسیسه‌ی غزنویان و وزیری پوشیده‌کردن سه پادشاه (محمود، محمد و مسعود) و در نهایت سر سالم به گور بردن گواهی بر این مدعاست. (این نکته را مرهون استاد دکتر سیدکاظم موسوی هستم.) اگرچه متن کتاب و شیوه‌ی سلوک و رفتار بونصر نیز حاکی از آینده‌نگری و احتیاط‌منشی اوست. به این نمونه‌ها توجه کنید:

- و استادم بونصر رفت - و می باز نایستاد از چنین خدمت‌ها احتیاط را تا برابر چشم وی باشد و در کار وی فسادی نسازند. (۱/۷۲۸۵)  
- و دیگر که بونصر مردی بود عاقبت‌نگر، در روزگار امیرمحمود - رضی‌الله عنه - بی‌آن‌که مخدوم خود را خیانتی کرد، دل این سلطان مسعود را - رحمة‌الله علیه - نگاه داشت به‌همه چیزها. (۱/۷۲۷۷)  
گفتم: اگر رای عالی بیند، عبدوس یا کسی دیگر از نزدیکان خداوند که صواب دینداید با بنده آید، دو تن نه چون یک تن باشد، گفت که دانم که چه اندیشیده‌ی ما را بر تو مشرف به‌کار نیست. (۲/۷۰۳)

برخورد بسیار بزرگ‌منشانه و صبورانه‌ی بیهقی با آن‌هایی که قسمت‌های عمده‌ی از کتابش را به قصد ناچیز کردند نیز موید این ادعاست. او علی‌رغم این‌که ضربه‌ی بزرگی را از لحاظ روحی متحمل شده و ماحصل سال‌ها عمرش را تباه شده دیده است، ولی تنها به ذکر یک جمله بسنده می‌کند: «حکم‌الله بین و بین من فعل ذلک». (۲/۳۳۹) همین و بس و بلافاصله به سراغ راندن تاریخ باز می‌گردد. این چنین از خودگذشتگی، صبر و خویش‌ن‌داری را تنها از شخصیتی بزرگ‌منش نظیر بیهقی باید جست‌وجو کرد. بیهقی در هیچ شرایطی چه در دیوان رسالت و چه در ابواب دیگر هرگز به عملی نسنجیده و نیاندیشیده دست نمی‌زند. به‌عنوان دبیر زمانی که طاهر دبیر برای پیغام‌دادن به‌سوی بونصر از او دعوت می‌کند تا به خانه‌اش رود و پیغام او را به بونصر رساند، بلافاصله موضوع را با استادش در میان می‌گذارد و بدین ترتیب از او کسب اجازه می‌کند. (۱/۱۹۶)

از دیگر خصال روحی بیهقی، روحیه‌ی حسن نظر نسبت به ولی نعمت است. بیهقی که انسان آزاده و بزرگ منشی‌ست همواره در حق آنانی که در حق وی نیکویی کرده‌اند و یا به هر ترتیبی بر او حق داشته‌اند، وفاداری و امانت‌داری را رعایت می‌کرده است. شاید بتوان گفته بیهقی بیش‌ترین ارادت را در بین رجال مختلف دربار به سلطان مسعود دارد و حق راعی بزرگ را در همه‌ی احوال رعایت می‌کند. جانب‌داری‌ها و توصیفات خوش‌بینانه‌ی که از شخصیت مسعود و قابلیت‌ها و توانایی‌های او می‌کند - که عموماً با واقعیت نیز قابل انطباق نیست - سرچشمه گرفته از همین خصلت روحی بیهقی‌ست.

- و از وی دریافته‌تر، کریم‌تر و حلیم‌تر پادشاه کس ندیده بود و نه در کتب خوانده. (۱۷۱۹۲)

- اما به حقیقت بیاید دانست که سلطان مسعود را هیچ در دل نبود فرو رفتن غازی (۱۷۲۷۷)

- و چنین حکایت‌ها از بهر آن آرم تا طاعنان زود زود زبان فرا این پادشاه بزرگ مسعود نکنند و سخن به‌حق گویند که طبع پادشاهان و احوال ایشان نه چون دیگران است و آن چه ایشان ببینند کس نتوانست دید. (۲۷۳۸۸)

ارادت مخلصانه‌ی او نسبت به استادش بونصر نیز از این مقوله است. به طوری که همه‌جا سعی در رعایت جانب او را دارد و در همه‌ی احوال خیرخواه اوست و کاری نمی‌کند یا حرفی نمی‌زند که آسیب و گزند آن به استادش برسد.

هرچند آن چه از ویژگی‌های شخصیتی و روانشناسی بیهقی گفتیم، از جمله خصیصه‌های روحی - روانی شهره و عام بیهقی‌ست و عموماً اهل فن در آن متفق‌القول‌اند، اما نموداری‌ست از آن چه نقد روانشناسی خوانده می‌شود و می‌تواند در راهگشایی به برخی غوامض و دشواری‌های متن و یا پدیده‌های ادبی و تاریخی کارساز باشد.

از آن جمله به‌عنوان مثال می‌توان به مسأله‌ی «گنج روان» و تعبیری که برخی از آن ارائه می‌کنند مبنی بر این که اشاره به گنج‌هایی دارد که در ملازم و رکاب پادشاهان حمل می‌کردند اشاره کرد. چنان که می‌دانید در تاریخ بیهقی به چنین مسأله‌ی اشاره نشده است و با توجه به شناختی که از روحیه‌ی تیزی‌بینی و دقت نظر بیهقی داریم، می‌توانیم چنین قضاوت کنیم که یا این تعبیر به‌طور کل اشتباه است و یا این که دست کم در عصر غزنوی چنین رسمی وجود نداشته و آلا در تاریخ بیهقی انعکاسی می‌یافت. ■

منابع

- ۱- تاریخ بیهقی، ابوالفضل بیهقی، به کوشش دکتر غنی و دکتر فیاض، ۱۳۲۴.
- ۲- تاریخ بیهقی، ابوالفضل بیهقی، به کوشش خلیل خطیب رهبر، انتشارات زریاب چاپ اول تهران، ۱۳۷۸.
- ۳- ساختار و تأویل متن، بابک احمدی، نشر مرکز، چاپ دوم، تهران، ۱۳۷۲.
- ۴- شیوه‌های نقد ادبی، دیوید دیچز، ترجمه: دکتر غلام‌حسین یوسفی و محمدرضا صدیقی، انتشارات علمی، چاپ دوم، تهران، ۱۳۶۹.
- ۵- کتاب ماه ادبیات و فلسفه، شماره ۷۰.
- ۶- موسیقی شعر، دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی، آگاه، چاپ دوم، تهران، ۱۳۸۴.
- ۷- یادنامه‌ی بیهقی، انتشارات دانشگاه مشهد.

حسنک امین

ح.ا.

«حسنک را به پای دار آوردند... و دو پیک را ایستانده که از بغداد آمده‌اند... و همه‌ی خلق، به درد می‌گریستند... خواست شوری بزرگ به پای شود، سواران سوی عامه تاختند و آن شور بنشانند... همه زار زار می‌گریستند، خاصه نشاپوریان». (تاریخ بیهقی)

تاوان «نه» گفتن را می‌دهم  
از فراز دار

بر انبوه کسان در پای دار می‌نگرم  
کارتن خوابان خوب‌نخوابیده

معامله گران کوپن فروخته و کوپن خریده  
خرد و کلان، همه و همه

برای ساعتی تفریح رایگان  
به تماشای «بر دار کردن» من آمده‌اند

\*\*\*

- چشم دوخته به دو پیک ایستانده در مسلخ:  
فرستادگان خلیفه‌ی بغداد -

با نفرت، نفرین‌ام می‌کنند  
از نگاه هولناک‌شان می‌گریزم

و به چوبه‌ی دار تکیه می‌کنم  
\*\*\*

کیسه‌بران در میان تماشایچان می‌لوند  
و به کسب و کار خود مشغولند

اصحاب مجلس قضا به پای دار نتوانستند آمد  
آنان که دیروز پروانه‌ی مرگ مرا امضا کردند

امروز در پرونده‌ی دیگر رأی خواهند داد  
اما شحنة و عس

و جنباشی و جاندار و حرس  
همه به جای و جایگاه خویش ایستاده‌اند.

من از بلنای این دار  
با سربلندی و افتخار

به همه‌سوی تهران بزرگ  
از قتلگاه «میدان اعدام» تا گورستان «بهشت‌زهرا» می‌نگرم

قلیم برای «ساختمان مهر»  
در «تقاطع انقلاب و فلسطین» می‌تپد

«ویژه‌نامه‌ی بیهقی» زیر چاپ است  
\*\*\*

حسنک روزگار خویشم  
تاوان «نه» گفتن، همین است

تاریخ تکرار می‌شود.  
اما دریغ!

دیگر از نشاپوریان نشانی نیست  
شوری در پای دار من به‌پا نمی‌شود.